



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۹/۱۱/۱۷



م. اسحاق نگارگر

شهرزاد قصه گوی



مباد آندم که شهرزاد قصه گوی به خواب پرود
اینجا سرزمین سکوت و ایستایی است؛
اینجا شور زندگانی مُرده است؛
همه چیز فُسیل شده است؛
تاریخ فُسیل؛ قهرمانان فُسیل؛ حرکت و پوش به جلو مُدتیست مُرده است؛
اینجا مردم بر تابوتِ تغییر؛ میخ های تعصب و محافظه کاری کوفته اند.
اینجا روزگاری همه چیز بوده است و امروز هیچ نیست.
اینان بر ویرانه های کُهن گریه سر داده اند و می گویند که این ویرانه ها کاخ های تمدنِ باستان ما بوده است.

*** ** **

کودکان سر برهنه و پا برهنه بی هدف در کوچه ها میگردند و در حالی که آب بینی در جویچه لب های شان منجمد
گردیده است به رهگذران نزدیک می شوند؛
و داستان یتیمی و بیچارگی خود را به این و آن می خوانند.
داستان را اگر از ده زبان بشنوی همان یک داستان است.
«پدرم در جنگ کشته شده است و ما همه بیگس و کوی استیم؛
یک ده افغانی در راه خدا کمک کنید!»
«سیاستمداران» می خواهند برسر همین مردم حکومت کنند و برای این امر بر سر و کله همدیگر میزنند.
تنها خود شان میدانند که جنگِ شان بر سر چیست؛
گروهی میخوانند عرق ریزان عراده تاریخ را قرن ها عقب بلولانند و «عدالتِ عمری» را احیاء کنند.
هرکس برای شان بگوید: «بیهوده عرق مریزید که برگرداندن این عراده ممکن نیست.» خود را عقلِ عالم می

پندارند و گوینده را سر می برند!

اینجا جهالت و کوردلی بیداد می کند ولی جنگجویان سیاستمدار و سیاستمداران جنگجوی غافل از اینکه مردم برای تربیت ده اُستاد عالم عالم پول خرج کرده اند و خون دل خورده اند ولی اکنون یک نادان آرمانگرا که در میدان تعقل و استدلال کم آمده است در یک شیوه عدالت صحرایی اُستادان مکتب و فاکولته را می گذد. این اُستادان گناه شان این است که در دیار شان همه آن آب جادویی خرد زدا را نوشیده اند ولی اینان خرد خود را نگاه داشته اند.

این جا «انتخابات» هم می کنند اما انتخابات شان هم مانند زن آبهستی می شود که جنینش به طور ناگهانی در رحم مُرده باشد و شیشه های امید چشم انتظار آن را بر سنگ نومیدی کوفته باشد. انتخابات شان سنگ می شود و با زور باید تکلیف قدرت را تعیین کند. مردم نیز به نومیدی خو گرفته اند؛

همه چیز را می بینند؛ می دانند و تحمل می کنند

در فُسیل آباد این سرزمین اُمید بهار عرب را هم نمی توان در سینه پرورد که خواب راحت این هیچکاره های سیاستمدار را اخلاص کند.

مرا کم کم این ترس فرا می گیرد که مبادا شهرزاد قصه گوی شعر و ادبیات که همیشه منادی تغییر و دگرگونی بوده است نیز بخوابد و یا بدتر از آن بمیرد و همانند همه پدیده های دیگر فُسیل شود؛ آری درد در همین است که مبادا شهرزاد بیدار و داستان پرداز هم به خواب برود. هرگز مباد آنند که شهرزاد قصه گوی نیز به خواب برود.

نگارگر ۸ نومبر ۲۰۱۹ برمنگهم

تذکر:

هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که سروده ها و مطالب دیگری از این نویسنده معزز را مطالعه کنند، میتوانند با اجرای "کلیکی" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به فهرست "آرشیف" شان راهنمایی شوند.

شهرزاد قصه گوی

i_negargar_shahrzaad_qessa_goy.pdf